

سفينه ى مهيب

اثر: ژول ورن

ترجمه: منوچهر سهام

Scanned By Solmaz

سخنی کوتاه در باره نویسنده این کتاب

ژولورن نویسنده و رمان نویس معروف فرانسوی در تاریخ هشتم فوریه سال ۱۸۲۸ میلادی در جزیره "ریدو" واقع در شهر "فانت" به دنیا آمد. پدرش پیرون فرزند یکی از قضات پروانس در سال ۱۸۲۵ دفترکار یکی از وکلای دادگستری را خریداری کرد و در سال ۱۸۲۷ با سونی آلوت که دختر یکی از اشراف نانت بود ازدواج نمود و افراد خانواده این دختر از دریانوردان معروف بودند.

پدر ژولورن خیلی علاقمند بود که روزی پسرش جای او را بگیرد. پس او را جهت تحصیل حقوق به پاریس فرستاد، اما ژولورن به ادبیات علاقه فراوان داشت و به همین جهت پس از گذراندن امتحان دانشکده حقوق تصمیم گرفت از راه نویسندگی امرار معاش بنماید.

هنر مهم ژولورن در نویسندگی این است که توانسته با جملات و عباراتی ساده که درخور فهم عموم مردم باشد تمام مطالب جغرافیائی را بنویسد و مردم را به شگفتی‌های علوم و به جغرافیای ممالک مختلفه و به آداب و رسوم ملل دنیا آشنا سازد. در بین مردم فرانسه چون این

سفینه مهیب

اثر ژولورن

ترجمه: منوچهر سهام

ناشر: انتشارات گلشائی

چاپ اول

بهار ۱۳۶۳

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

چاپ از: چاپخانه فراین

رمان موسی نارگی داشت، به زودی سبب شهرت او شد، نه فقط در فرانسه، بلکه در کلیه ملل متمدنی مردم به خواندن آثار وی رغبت فراوانی نشان می دادند.

این نویسنده هرچه می نویسد درست است او با ما زندگی می کند اما از جهان دیگر و از دنیاهای ناشناسش به ما خبر می دهد و ما را به سوی مسافرت های عجیب می کشاند. این عقاید بین مردم در نتیجه انتشار چند جلد کتاب مهم ژول پیدا شده بود و مردم با خواندن کتابهای (کودکان کاپیتان گرانته) (۱۸۶۷) بیست هزار فرسنگ (۱۸۶۹) (مسافرت دور دنیا در هشتاد روز) (۱۸۷۳) جزیره اسرارآمیز (۱۸۷۴) میشل استروگوف (۱۸۷۶) خط های سیاه (۱۸۷۷) یک کاپیتان پانزده ساله (۱۸۷۸) فرشته لجوج (۱۸۸۳) ماتياس ساندروف (۱۸۸۵) (مجمع الجزایر در آتش) (۱۸۸۴) قصر گارپا (۱۸۹۲) جزیره آفتاب پرستان (۱۸۹۵) در پیشگاه پرجم (۱۸۹۶) یک درام در لیونی (۱۹۰۴) سفینه مهیب (۱۹۰۴) دچار حیرت می شدند. ما نمی توانیم تمام کتابها را در اینجا نام ببریم ولی نام بردن بیست جلد از این کتابها نشان می دهد که این نویسنده با استعداد به چه پیروزی خارق العاده دست یافته و توانسته است چه حوادث بزرگی را در جهان پیش بینی نماید. این کتابها و تهیه چنین مطالب مهم و بی سابقه نشان می دهد که نویسنده با استعداد تا چه حد توانسته است به اعماق اسرار جهان فرو برود. او دارای استعداد و هنرمندی عجیبی بوده و در نامه هایش با هزار دلیل این استعداد را ثابت می کند و اصرار زیاد داشته است که همه چیز را بشناسد.

ژول ورن در سال ۱۸۷۱ پدرش و در سال ۱۸۸۲ مادرش را از دست داد و خودش در سال ۱۰۹۲ دچار بیماری آب مروارید در چشم شد، و بیست و چهارم ماه مارس ۱۹۰۵ بدرود زندگی گفت.

۱

آنچه که در کشور میگذشت

صف مرتب کوههایی که در منطقه ساحلی امریکا، موازی با اقیانوس اطلس. به چهره "کارولینای شمالی، ویرجینی، ماریلند، پنسیلوانی و ایالت نیویورک چین می افکند، صاحب دو قلہ بنام (الگانی "القانی") و (اپالاش) است. این ارتفاعات، از دو زنجیره مشخص تشکیل شد که در مغرب (منت کومبرلند) و در مشرق (منت بلو) نامیده می شوند.

هرچند، این رشته کوههای امریکای شمالی، با طول تقریبی نهصد مایل یا قریب هزار و ششصد کیلومتر، مهمترین کوههای این قسمت امریکاست. معهذا، میانگین ارتفاعش از سطح دریا، از حدشش هزار پا (۱) و نقطه اوج بلندایش که بنام (وآشنگتن) نامگذاری شده از ۱۹۱۸ متر تجاوز نمی کند.

ارتفاعات مزبور که شبیه به ستون فقراتست و قسمت پایانشان، یکی در آبهای (الاباما) و دیگری در آبهای (سن لوران) تن شوئی می کنند. به

(۱) هر با برابر ۳۰ صدم متر و ۳ پا برابر یک یارد و هر میل یا (مایل انگلیسی) برابر تقریباً ۱۰۶۹ متر است. مترجم

ناشر نسخه الكترونك

Ketabnak.com

ورود، به اداره کل پلیس رفتم، می‌خواستم اولین کسی را که دیدار می‌کنم "آقای وارد" باشد.

وقتی در دفترش را گشوده وارد شدم از دیدنم به حد تعجب و حیرانی، مسرور و شادمان گردید!

مگر پس از گزارشی که همراهانم داده بودند، تمام شواهد، دال بر تلف شدن من در آبهای دریاچه "اریه" نبود؟

رئیس را به آنچه در طول غیبتم رخ داده بود، یعنی از تعقیب توپدارها در دریاچه "اریه"، از پرواز "مهیب" روی آبشار "نیاگارا" و از فرود آمدن و توقف در برج "بزرگ غول" و پیش‌آمد ناگوار طوفان در خلیج "مکزیک" آگاه ساختم، حال او نیز به نوبه‌ی خود اطلاع پیدا کرده بود که دستگاه اختراعی "روبور" نابغه، می‌توانست هم در هوا و هم در دریا و هم در زیر دریا، رفت و آمد کند!

آیا مخترع چنین ماشینی شایستگی آن را نداشت که به او نام "آقای دنیا" داده شود؟... در هر حال، محقق این بود که از این به بعد دیگر امنیت مردم دنیا، مورد تهدید قرار نخواهد گرفت، زیرا اگر خدای نخواستہ چنین اتفاقی رخ دهد، جامعه‌ی بشری در مقابل این دستگاه همیشه بی‌دفاع خواهد بود!!

اما... غرور دائم‌التزایدی که من در وجود آن اعجوبه دیدم عاقبت کارش را به جایی کشاند که در دل آسمانها، با مهیب‌ترین عوامل طبیعت به جنگ برخاست و دید آنچه که نمی‌بایست به‌بیند...؟! اگر من صحیح و سالم جستم، فقط معجزه بود و بس.

آقای "وارد" که برای باور کردن گفته‌های من به خود زحمت زیادی روا می‌داشت، به منظور ختم مقاله فرمود:

— "بالاخره، استروک عزیز، در این میان آنچه مهم است بازگشت دوباره توست! و حال نوبتی هم که باشد نوبت توست که به جای آن

"روبور" افسانه‌ای مرد روز بسوی!... امیدوارم این موقعیت عقل از سرت نپراند و مثل آن مخترع دیوانه، غرور بر تو غلبه نکند!

و من جواب دادم:

— نه، آقای "وارد" جناب‌عالی هم تصدیق بفرمائید، که هیچ کنجکاو در راه ارضاء حرص کنجکاو، به چنین قلل‌های که حقیر افتاده‌ام، نیفتاده. — تصدیق می‌کنم استروک، تصدیق می‌کنم... تو اسرار "گریت ابری" و رموز تغییر شکل‌های سفینه‌ی "مهیب" را کشف کردی، ولی... مناسفانه "آقای دنیا" با خودش به گور رفت!...

همان شب روزنامه‌های ایالات متحده، حوادثی را که بر من گذشته بود، چاپ و منتشر کردند و حوادثی که بعید نبود صحت آن مورد تردید قرار گیرد و سپس همانطور که "آقای وارد" اضافه فرمودند: "بنده مرد روز شدم!"

مردم می‌گفتند: به لطف وجود بازرس استروک، امریکا، رکورد عملیات پلیس رو شکسته!... اگه پلیس جاهای دیگه، فقط تو دریا و خشکی، اونم کم و بیش، موفقیتی به دستش میاد، پلیس امریکا، بد کارارو چه زیر آب دریاچه، چه تواقیانوسا، حتی تو ناف آسمونا تعقیب می‌کنه!... آیا من جز آنچه در پایان این قرن شاید، کار دائمی هم‌قطارانم

باشد، کار دیگری هم کرده‌ام؟

وقتی در خانه "لونگ استریت" ظاهر شدم، چگونگی پذیرش خادمه‌ی پیرم را به تصور خود شما وامی‌گذارم... آیا کلمه "ظهور" کلمه‌ی رساتری نیست؟... ابتدا گمان کردم که با ظهور من، این زن شجاع فی‌الحال جان به جان آفرین تسلیم خواهد کرد!... بعد وفی با جسم اشکبار به داستانم گوش داد و از مشیت خداوندی که مرا ارمهلکه‌ای چنین هولناک رهنانیده بود تشکر کرده گفت:

— خوبه آقا! خوبه! دندس که س اسماه بکرده بودم؟

— اشتباه؟ "گراد" جان چه اشتباهی؟
— اینکه از پیش می‌گفتم که "گریت ایری" لونه شیطونه!
— ولی... نه... "روبور" شیطان نبود...
و "گراد" پیر، در جواب گفت:
— باشه، اگرم نبود، لیاقت بودنشو داشت!...

پایان